

آمیختگی مسئله کلامی ولایت با تعمیمه جُمَلی در رساله تجلیات عباسیه

دکتر محمدرضا نصیری*

چکیده: رساله تجلیات عباسیه، از محمّدامین یزدی، اثری است شابان توجه از عصر شاه عباس دوم صفوی که مؤلف در آن با استفاده از صنعت زُبر و بیّنات و حساب جُمَل بای وقایع و اشخاص را از قلمرو تاریخ به حوزه ریاضیات می‌کشاند و با ثبت ماده تاریخ به آنان هویتی دیگر می‌بخشد. هدف او از این تلاش، مشروعیت بخشیدن به حکومت خاندان صفویه با تمسک به آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۱ است. در این مقاله پس از تبیین نظر متکلمان و مفسران در خصوص اولی الامر، سابقه ماده تاریخ‌سازی، پژوهش در احوال محمّدامین یزدی، ویژگی‌های فنی و زبانی نسخه و متن تصحیح شده تجلیات عباسیه به انضمام تعلیقات لازم به خوانندگان گرامی ارائه می‌شود.

کلیدواژه: ولایت در کلام اسلامی، اولی الامر، ماده تاریخ، تعمیمه، دوره صفویه، محمّدامین یزدی، تجلیات عباسیه.

مقدمه

در جوامع و فرهنگ‌های مختلف بشری، به‌رغم تفاوت فرهنگ و جهان‌بینی هر یک،

«کلمه» به تعابیر و عبارات متفاوت مقدّس است. اما پیداست که همه کلمات یا همه آنچه به قلم نوشته می شود، نمی تواند مقدّس باشد چه میزان تقدّس هر کلمه به میزان دخالتی که در سرنوشت آدمی دارد، تشدید و یا تخفیف می یابد. از جمله کلمات مقدّس کلمه هایی است که پروردگار عالم، بدان کلمات آدمیان را از آنچه شده است و خواهد شد آگاه کرده و بشارت داده است. آیه آغازین کتاب مقدّس این است: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود» که این نشانگر جاودانگی کلمه است. فرهنگ اسلامی و قرآنی نیز به مناسبت های مختلف کلمه را مقدّس دانسته است تا جایی که در قرآن مجید می فرماید:

«قسم به قلم و آنچه می نگارد»^۱ اما استفاده از کلمات نیز بحثی است که از دیرباز مورد توجه عالمان دینی بوده است که آیا آنچه که با قلم نگاشته می شود، به کلمه شرافت می بخشد؟ یا آنکه کلمه صرف نظر از نوع کاربردش مقدّس است؟ این موضوع بحثی مفصّل و درخور را می طلبد، اما در این تردیدی نیست که انسان عاقل و هوشمند از کلمات برای متجلی ساختن و تحقّق بخشیدن منویات و اهداف خود به عنوان ابزار سود جسته است. مصادیق استفاده از کلمه در دو حوزه علمی برجستگی خود را نشان داده است: یکی در صنایع ادبی و از جمله این صنایع، صنعت تعمیم و ماده تاریخ در ادبیات است و دیگری، صنعت تفسیر کلمات در علوم قرآنی است که به موضوع بحث ما در این مقاله مربوط می شوند.

در این میان، کلمات شارع مقدّس که پروردگار عالم بدان وسیله آدمیان را بشارت و انداز می دهد و آنان را به آگاهی از سرنوشت خود فرا می خواند، از اهمّیت ویژه ای برخوردار است. لذا علم تفسیر کلمات در میان علوم قرآنی جایگاهی ویژه یافته و بسیاری از مشکلات انسان دین مدار را در فهم کلمات شارع برطرف ساخته است. آیه «یا ایّها الذّین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرّسول و اولی الامر منکم» از جمله آیات بحث انگیز در تاریخ اسلام و کلام و تفسیر اسلامی است که از آغاز شکل گیری علوم

۱. سوره قلم (۶۸)، آیه ۱.

تفسیر و کلام مورد اتفاق و اختلاف بسیاری از فرق اسلامی بوده است که در متن مقاله به اجمال بدان آراء اشاره خواهیم کرد.

اما این تفاسیر و بازی با کلمات منجر به خلق آثار متعددی نیز شده است که از جمله آنها رساله تجلیات عباسیه، تألیف محمدامین یزدی، عالم و شاعر قرن یازدهم هجری است که در آن با استفاده از حساب جُمَّل و صنعت زُبر و بیّنات به استخراج ماده تاریخ‌های معادل کلمات می‌پردازد و در صدد اثبات این فرضیه است که مراد شارع از «أولی الأمر» شاهان صفویه، خاصه شاه عباس دوم (وفات: ۱۰۷۷ ق) است.

اما به رغم آنکه این اثر و فرضیه طرح شده در آن، به لحاظ جامعه‌شناختی و تاریخی و دینی مورد قبول ما باشد یا نباشد، رساله تجلیات عباسیه، به عنوان یک متن تاریخی و ادبی، شایان تصحیح و انتشار تشخیص داده شد و با توجه به خفی و غریب بودن صنعت زُبر و بیّنات و جُمَّل برای عموم، جهت سهولت استفاده خوانندگان، دیباچه‌ای در ۴ بخش تنظیم شد، مشتمل بر: ۱. گفتار متکلمان و مفسران در خصوص اولی الامر؛ ۲. ماده تاریخ سازی در تاریخ و ادبیات؛ ۳. مؤلف تجلیات عباسیه؛ ۴. مشخصات نسخه.

۱. گفتار متکلمان و مفسران در خصوص اولی الامر

«أولی الامر» (از آیه ۵۹ سوره نسا)، از دیرباز مشغله فکری مفسران و متکلمان مسلمان بوده است. آنان در صدد یافتن پاسخ برای این سؤال‌اند که اولی الامر کیست، آنها چه کسی و یا چه کسانی هستند که پروردگار متعال مردم را به اطاعت از اوامر ایشان فرمان می‌دهد. در این بخش، به مناسبت موضوع، به اجمال به برخی از آراء عالمان مسلمان، اعم از شیعه و سنی، اشارت می‌رود.

غالب مفسران اهل سنت و لغویون «أولی الامر» را به صاحبان فرمان و اصحاب فرمان، آنان که کار ملک و ملت به دست آنان است، ترجمه کرده‌اند و با سلطان یا ملک و یا حاکمی که در اجتماع نظم برقرار کند و از فتنه و فساد جلوگیری نماید، منطبق ساخته‌اند.^۱ از جمله آنان ابوالحسن ماوردی (وفات: ۴۵۰ ق) در الاحکام السلطانیه،

ابوحامد محمد غزالی (وفات: ۵۰۵ ق) در احیاء علوم الدین، ابوالفضل رشیدالدین میبیدی (وفات: ۵۳۰ ق) در کشف الاسرار و روزبهان خنجی اصفهانی (وفات: ۹۲۷ ق) در سلوک الملوک به این موضوع پرداخته‌اند.

عنصرالمعالی کیکاوس بن وشمگیر (وفات: ۴۶۲ ق) در فصل پنجم قابوس‌نامه، به یک روایت پدران و مادران را «أولی الأمر» می‌داند و می‌نویسد:

«کمتر حرمت پدر و مادر آن است که هر دو واسطه‌اند میان تو و آفریدگار تو. پس چندان که آفریدگار خود را و خود را حرمت داری، واسطه را نیز درخور او بساید داشت و آن فرزند که مادام خرد رهنمون او بود، از حق و مهر مادر و پدر خالی نباشد و خدای تعالی گوید در محکم تنزیل اَطِيعُوا اللَّهَ وَ اَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ این آیت را تفسیر کرده‌اند از چند روی و یک روایت چنین خوانده‌ام که «أولی الأمر» پدر و مادرند.»^۱

ابوحفص نسفی (وفات: ۵۳۷ ق) نیز در باب «أولی الأمر مِنْكُمْ» می‌نویسد: «و اطاعت دارید سلطان را در الزام و احکام، و گویند علما را در بیان صحیح و فاسد و حلال و حرام.»^۲

به نظر امام فخر رازی (وفات: ۶۰۶ ق) مراد از «أولی الأمر» عالمان دین‌اند، زیرا پادشاهان باید از عالمان دین پیروی کنند. فخر رازی، پس از بحثی مستوفی در شرح آیه می‌گوید:

«مقصود از «أولی الأمر» اصحاب حل و عقد هستند و آنها مجتهدان اُمّت اند.»

و راغب اصفهانی (وفات: ۵۶۵ ق) نیز در معنی «أولی الأمر» چهار قول نقل کرده است: ۱. آنان امیران روزگار رسول (ص) بوده‌اند؛ ۲. مقصود از ایشان امامان اهل بیت‌اند؛ ۳. آمران به معروف و ناهیان از منکرند؛ ۴. مراد از ایشان فقیهان و دینداران هستند که فرمانبردار خدایند.^۳

خواجه نصیر طوسی (وفات: ۶۷۲ ق) همچون راغب اصفهانی معتقد است که

۱. عنصرالمعالی: ص ۲۴. ۲. نسفی، ابوحفص: ج ۱، ص ۱۶۹.

۳. ماوردی، ابوالحسن: ص ۱۸۱-۱۸۲.

«أولی الأمر» همان ائمه، علیهم السلام هستند که اطاعت از آنان واجب است و امیران را نیز مشروط بر اینکه حکمی برخلاف حکم خدا نرانند، در زمره «أولی الأمر» می‌شمارد و می‌نویسد:

«چون به ضرورت دین اسلام هرگاه صاحب فرمان به معاصی امر کند، اطاعت او واجب نیست، و حرام به دستور أولی الأمر حلال نمی‌شود. مراد خدا از اینکه فرمود صاحبان فرمان را اطاعت کنید، هر امیر و حاکمی نیست، بلکه باید در آن شرطی باشد.»
خواجه نصیر طوسی سپس به نصب اسامه به فرماندهی سپاه از طرف پیامبر اسلام (ص) اشاره کرده و می‌نویسد:

«او را لشکری کرد و دستور فرمود با او به جهاد بیرون روند و اطاعت فرمان او واجب گشت.»^۱
و در بعضی تفاسیر از جمله تفسیر روض الجنان و روح الجنان آمده است که مقصود از «أولی الأمر» علی و اهل بیت او، علیهم السلام بوده‌اند و یکی از دلایل مذکور این است که می‌گوید:

«خدای تعالی اطاعت أولی الأمر را به اطاعت رسول و طاعت خود مقرون کرد. چنانکه خداوند تعالی پاک و منزّه است از همه قبایح و رسول (ص) معصوم و مطهر از همه معاصی کبیره و صغیره، أولی الأمر نیز باید همچنین باشد نه أولی الخمر و الزمر که حکمت از کلام حکیم این واجب کند و بدین صفت جز علی و امامان اهل بیت نبودند.»^۲
در ادب فارسی، ظاهراً، فخرالدین اسعد گرگانی (وفات: بعد از ۴۴۶ ق) اولین شاعری است که «أولی الأمر» را با طغرل بیگ تطبیق داده و در نعت وی گفته:

سه طاعت واجب آمد بر خردمند	که آن هر سه به هم دارند پیوند
از ایشانست دل را شادکامی	وزیشانست جان را نیکنامی
دل از فرمان این هر سه مگردان	اگر خواهی که یابی هر دو کیهان
بدین گیتی ستوده زندگانی	بدان گیتی بهشت جاودانی
یکی فرمان دادار جهانست	که جان را زو نجات جاودانست
دوم فرمان پسیغمبر محمد	که آن را کافر بسی دین کند رد

۱. خواجه نصیر طوسی: ص ۵۲۱. ۲. ابوالفتح رازی: ج ۵، ص ۴۰۸-۴۱۰؛ خواجه نصیر طوسی: همانجا.

سیم فرمان سلطان جهاندار به ملک اندر بهای دین دادار^۱
 و سنایی (وفات: ۵۳۵ ق) در حدیقه الحقیقه حاکمان بنا دین و داد را «أولی الامر»
 می‌داند و از شاه و علیم به «أولی الامر و أولی العلم» یاد کرده است و می‌گوید:
 شاه و علیم که هر دو را حلم است این اولو الامر و آن اولو العلم است
 اما برای «أولو الامر» و «أولو العلم» شروطی قائل می‌شود و هر حاکمی را «أولی الامر»
 نمی‌شمارد و هر عالمی را نیز «أولی العلم» نمی‌داند:
 وَرَقَدَمَشَان نَه دَر رَه اَمْر اَسْت این اولو الظلم و آن اولو الخمر است
 سنایی با بیان این نکته که حاکمان وقت به عدل رفتار نمی‌کنند و جامعه از امنیت تهی
 است:

دولت اکنون زامن و عدل جداست هر که ظالم‌تر است ملک او راست
 حاکمان وقت را از زمره «أولی الامر» نمی‌داند و تبعیت از آنان را جایز نمی‌شمارد و
 هشدار می‌دهد که:

عشرت آمد که می‌گزین، مگزین ظفر آمد که برنشین، منشین
 از مخالف بشوی در یک دم هم به خون مخالفان عالم^۲
 اما انوری (وفات: ۵۸۳ ق) در قطعه‌ای لُغزگونه، نام سنجر را با پیغمبران مُرسِل و
 أُولی الامر یکی دانسته:

ای خردمند اگر گوش سوی من داری
 در جهانداری و فرماندهی خلق خدای
 سیصد و سیزده پیغمبر مرسل بودند
 نام سلطان به جمل چون عدد ایشانست
 فرّ او هر که ببیند دهد انصاف که او
 گر تو را شبهت و شکّی است در این دانی چه
 شو «أولی الامر» بخوان، پس عدد آن بشناس
 قطعه‌ای بر تو بخوانم که عجب مانی از آن
 بر سزاواری سلطان بنمایم برهان
 که فرستاده به هر وقت یکی را یزدان
 پس بُود قاعده نظم جهان چون ایشان
 پادشاهست به حق بر همه معمور جهان
 شبهت و شک تو را حل نکند جز قرآن
 به حساب جمل و مبلغ آن نیک بدان

۲. سنایی غزنوی (۱۳۸۲): ص ۲۵۶.

۱. فخرالدین اسمعذگرگانی: ص ۲۴-۲۵.

تا بود راست حسابش چو حساب «سنجر» چون که «واو»ی که نه مفروضت کنی زو نقصان
 گر کسی گوید ما صد همه سنجر نامیم گویش نی نی «مِنْکُمْ» چو «أولوالأمر» بخوان
 زان که «مِنْکُمْ» ز شما باشد از روی لغت باز از روی حساب ار تو بدانی سلطان
 پس یقین شد از عددِ عدلِ تو و رحمتِ حق بوده سُکَّانِ زمین بی خبر از دور زمان
 ای سه قُرُن از مددِ عدلِ تو و رحمتِ حق بوده سُکَّانِ زمین بی خبر از دور زمان
 ای به حق سایه آن کس که تو را حافظ اوست تا بود سایه خورشید، در آن حفظ بمان»^۱
 توضیح آنکه، انوری می گوید، گرچه «أولی الأمر» به حساب جُمْل ۳۱۹ می شود و نام
 «سنجر» ۳۱۳، ولی توجه داشته باش که در «أولی الأمر»، حرف «و» که ارزش عددی آن ۶
 است، خوانده نمی شود (نه مفروضت). پس اگر ۶ را از ۳۱۹ کم (نقصان) کنیم، ۳۱۳ (= ۳۱۹-۶)
 می شود که هم ارزش عددی «سنجر» است.

انوری، در همین قطعه، لطیفه دیگری هم دارد. می گوید: وقتی من می گویم که
 «أولی الأمر»، آن چنان که خوانده می شود، معادل «سنجر» است و به همین اعتبار، سنجر
 «أولی الأمر» است، ممکن است کسی اعتراض کند که در این صورت، هر «سنجر»ی
 می تواند «أولی الأمر» باشد، ولی نه چنین است. آن «سنجر»ی «أولی الأمر» است که
 «سلطان» (با ارزش عددی ۱۵۰) با «منکم» (باز با ارزش عددی ۱۵۰) در دنباله عبارت
 آیه، هم ارزش باشد.

در متون تاریخی هم به این امر بارها برمی خوریم چه مورخان عموماً پادشاهان را به
 «أولی الأمر» تعبیر می کردند و اطاعت از سلاطین را برای عموم مردم واجب شرعی
 می دانستند و آنها را امیرالمؤمنین، ناصرالدین الله، یمن الدوله، حافظ عبادالله و غیره
 می خواندند.

ابوالفضل بیهقی (وفات: ۴۷۰ ق) نیز از جمله نویسندگانی است که اطاعت از حاکمان
 وقت را واجب می داند و می نویسد:

«مشروط به اینکه پادشاهان را چون دادگر و نیکوکردار و نیکوسیرت و نیکوآثار باشند،

طاعت باید داشت و گماشته به حق باید دانست... که ایشان برگزیدگان آفریدگازند و طاعت ایشان فرض بوده است.^۱

و داستان محمود غزنوی با شیخ ابوالحسن خرقانی (وفات: ۴۲۵ ق) نیز مؤید این نکته است که شاهان نیز خود را «أولی الأمر» می دانسته اند.^۲

خواجه نظام الملک (وفات: ۴۸۵ ق) در سیرالملوک^۳ و ظهیری سمرقندی (وفات: اوایل قرن ۶ ق) در سندبادنامه^۴ و دیگران از سلطان وقت به «أولی الأمر» یاد کرده اند.

در برخی موارد پادشاهان وقت برای تثبیت حکومت خود از خلیفه عباسی خلعت اولی الامری و منشور اذن و لوای پادشاهی دریافت می کردند، از جمله می توان به دریافت خلعت و منشور اولی الامری فیروزشاه اشاره کرد. ضیاء برنی (وفات: پس از سال ۷۵۷ ق) ارسالی خلعت منشوری به فیروزشاه را چنین وصف می کند:

۱. بیہقی، ابوالفضل: ص ۹۹، ۱۰۰.

۲. داستان چنین است: «چون محمود غزنوی به زیارت شیخ [ابوالحسن خرقانی] آمد رسول فرستاد که شیخ را بگوید که سلطان برای تو از غزنین بدین جا آمد تو نیز برای او از خانقاه به حیمه او درآی و رسول را گفت اگر نباید این آیت برخوانید فوله تعالی «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ». رسول پیغام بگزارد، شیخ گفت: مرا معذور دارید. این آیت بر او خواندند، شیخ گفت: «محمود را بگوید که چنان در أَطِيعُوا اللَّهَ مستغرقم که در أَطِيعُوا الرَّسُولَ خجالت‌ها دارم تا به أُولِي الْأَمْرِ چه رسد.» (عطار نیشابوری: ج ۲، ص ۱۷۵)

۳. خواجه نظام الملک طوسی: ص ۲۲ از زبان خلیفه می نویسد: «هر آن کس بر خلیفه رسول خدای، عز و جل، مخالف شود یا رسول خدای، عز و جل، خلاف کرده باشد و هر کس که سر از طاعت رسول، علیه السلام، بیرون برد، همچنان باشد که سر از طاعت خدای تعالی کشیده باشد و از دایره مسلمانی بیرون شده باشد، چنانکه خدای تعالی می گوید در حکم کتاب خویش «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» اکنون کیست از شما که بهشت را به دوزخ گزیند.»

۴. ظهیری سمرقندی: ص ۴ «بعد از امثال اوامر و نواهی الهی به انسام و انقیاد اولی الامر فرمود و طاعت و مطاوعت ایشان با تحرّی رضای خویش و انبیا کی ثواب مطلق اند برابر داشت، چنانکه می فرماید: «أَطِيعُوا اللَّهَ و...» پس از این جای روشن می شود کی دین بی ملک ضایع می گردد و ملک بی دین باطل.»

«و از آنجا که باری تعالی، پادشاه جهان سلطان عصر و زمان فیروزشاه السُلطان را در زیر سایبان عنایت ازل درآورده است و ظل الله راستین آفریده در مدت شش سال که اوایل عصر پادشاهی اوست و ایزد تعالی ملک و دولت او را و فرزندان او را دامن قیامت گیراند، دو کزّت از امیرالمؤمنین خلیفه عبّاسی منشور اولوالامری و خلعت پادشاهی و لوای سلطنت بدر رسید.»^۱

همچنین، محمدامین هروی در فتوحات شاهی وقتی به شرح ظفر یافتن محمدبیگ استاجلو بر علاءالدوله ذوالقدر می پردازد و از ورود محمدبیگ به دیاربکر یاد می کند، می نویسد:

«او چون به دیاربکر رسید، اصل اقامت در آمید محروسه که پایتخت آن دیار است، انداخت، رسوم شریعت پروری را شعار کرد و طریق عدالت گستری را اظهار نمود. با رعایا معیشت لایق پیشه فرمود و از مخالفت اوامر اَطِیْمُوا الله و اَطِیْمُوا الرسول و اُولی الامر مِنکُمْ اندیشه کرد.»

روشن است که منظور هروی از نقل این آیه، شاه اسماعیل بوده که اطاعت از دستورهای وی را واجب دانسته است.^۲

تقی الدین کاشی (زنده تا ۱۱۶۹ ق)، در خلاصه الاشعار و زیده الافکار نیز به اُولی الامر بودن سلطان سنجر اشاره کرده و داستان را چنین نقل می کند:

«در بازگشت به خراسان ترکان غز بر سلطان سنجر درآمدند و سلطان عزم پیکار آنها کرد و محمد بن بیحی را بخواند و گفت این ترکان بر من خروج کردند پیکار با آنها چگونه باشد و رأی تو در این باب چیست؟ محمد گفت: ترکان بر اُولوالامر خویش درآمده اند و خارجی گشتند، رزم چنین کسان روا و ریختن خون آنان مباح است و بر این دعوی فتوی نوشت و سلطان را داد و سلطان سنجر آن را گرفت و به جنگ آنان شد. قضا را طایفه غز چیره شد.»^۳

همچنین در باب «اُولی الامر» بودن شاه تهماسب نقل است:

۱. ضیاء برنی: ص ۵۹۸

۲. هروی، محمدامین: ص ۲۸۲.

۳. به نقل از دیوان سنایی: مقدمه، ص هفتاد و پنج.

«پس از رحلت مولانا رکن‌الدین مسعود طبابت حرم بر رأی مولانا غیاث‌الدین واگذار شد و طبابت دیوان به مولانا نظام‌الدین علی، اما وی به واسطه توجه خاطر به سلوک طریق خمبول و گوشه‌گیری از قبول آن منصب امتناع نمود. اما نزدیکان و مقرّبان شاه تهماسب در نگاهداشت وی بیشتر مبالغه کردند و سرانجام مولانا نظام‌الدین به حکم «أولی‌الأمر مِنکُم» عمل نمود و قریب به سه سال طبابت اردوی همایون را برعهده گرفت.^۱ آنچه مسلم است جباران روزگار که به استناد «أولی‌الأمر مِنکُم» خود را مالک جان و مال مردم می‌دانستند و شعرا، ادبا، مورخان و مبلغان با نیت تثبیت آنان آثاری به نظم و نثر خلق می‌کردند، به ناحق، به این آیه قرآن تمسک می‌جستند.

۲. ماده تاریخ‌سازی

ماده تاریخ و ماده تاریخ‌سازی از جمله ظرایف فنون ادبی است که در سایه ذوق ادبی، فکر ریاضی و تخیل در ادبیات فارسی پدید آمده‌است و در گستره ادب و تاریخ از این فن در ضبط درست تاریخ وقایع از قبیل تاریخ جلوس سلاطین و امرا، تولد و مرگ، فتح و ظفر، تأسیس و تخریب بناها و سایر موارد دیگر استفاده می‌شده است و شاید یگانه اهمیت ماده تاریخ‌ها در همین باشد که به ثبت وقایع تاریخی می‌پردازند و در حوزه میراث مکتوب تا حدودی موجب دور ماندن تحریف تاریخ نسخه‌های خطی به دست کاتبان می‌شوند.

تاریخ‌گذاری (تاریخ‌گویی، ذکر سنه) از جمله ملزومات هر متن است که به واقعه‌ای اشارت دارد. تاریخ‌گذاری یعنی ذکر صریح روز و ماه و سال یک واقعه. برای مثال کسایی مروزی (وفات: پس از ۳۹۱ ق) تاریخ تولد خود را چنین بیان کرده است:

به سیصد و چهل و یک رسید نوبت سال چهارشنبه و سه روز باقی از شوال^۲
و فردوسی نیز تاریخ اتمام شاهنامه را در این بیت تصریح کرده است:

ز هجرت شده پنج هشتاد بار که گفتم من این نامه شاهوار^۳

۲. ریاحی، محمدامین: ص ۸۵

۱. کاشانی، میر تقی‌الدین: ص ۱۰۸.

۳. ابرالقاسم فردوسی: ج ۱، ص ۲۴۰۹.

و انوری در تاریخ فوت سلطان سنجر چنین گفته:

چاشنگه در شهر مرو آن نامور فخر زمان

خسرو روی زمین سنجر ز عالم درگذشت

رفته از تاریخ هجرت پانصد و پنجاه و دو

روز شنبه از ربیع الاوّل از بعد سه هشت^۱

و نظامی در خسرو و شیرین با بیت:

گذشت از پانصد و هفتاد شش سال نژد بر خطّ خوبان کس چنین خال

به اتمام منظومه خسرو و شیرین اشاره می‌کند.^۲

این فن، مثل هر فن و دانش دیگر، با گذشت زمان رو به تحوّل و دگرگونی گذاشت و

از حساب جُمَّل^۳ یا حروف مقطعه ابعاد در ماده تاریخ‌سازی بهره گرفته شد. انوری در

مدح سلطان سنجر، با استفاده از حساب جُمَّل، سنجر را با صاحبقران یکی دانسته:

زیور این خطبه هر باری که‌ای صاحبقران

برکه می‌بندد که او شایسته این زیورست

گفت بر سلطان دین سنجر که از روی حساب

عقد «ابن صاحبقران» چون عقد «سلطان سنجر» است^۴

از روی حساب جُمَّل لفظ «سلطان سنجر» با «صاحبقران» مساوی است و هر یک به

حساب جُمَّل چهار صد و شصت و سه است.

و شاعری در وفات سنایی ماده تاریخی ساخته و در آن آورده است:

عقل تاریخ نقل او گفتا طوطی اوج جنت والا

که مصرع دوم آن به حساب جُمَّل با سال وفات (۵۳۵ ق) برابر است.^۵

سلمان ساوجی (وفات: ۷۷۸ ق) تاریخ جلوس امیر شیخ اویس را بر تخت سلطنت چنین

۲. نظامی گنجوی: ج ۲، ص ۴۴۵.

۱. انوری ایبوردی: ج ۲، ص ۵۷۴.

۳. در مورد نگاه داشتن حساب جُمَّل نک: راوندی، محمد: ص ۴۴۹، ۴۵۱.

۵. سنایی غزنوی (۱۳۶۲): مقدمه، ص یز.

۴. انوری ایبوردی: ج ۲، ص ۵۴۱.

بیان کرده است:

مبشوران سعادت برین بلند رواق همی کنند ندا در ممالک و آفاق
 که سال هفتصد و پنجاه و هفت ماه رجب به اتفاق خلایق به یاری خلّاق
 نشست خسرو روی زمین به استحقاق فراز تخت سلاطین، مدار ملک عراق^۱
 در دیوان حافظ (وفات: ۷۹۲ق) نیز چندین ماده تاریخ آمده است، از جمله ماده تاریخ
 سال اعدام خواجه قوام الدّین محمّد صاحب عیار وزیر شاه شجاع:
 اعظم قوام دولت و دین آن که بردرش از بهر خاک بوس نمودی فلک سجود
 با آن وجود و آن عظمت زیر خاک رفت در نصف ماه ذی قعد از عرصه وجود
 تا کس امید جود ندارد دگر ز کس آمد حروف سال وفاتش امید جود^۲ (= ۷۶۴ق)
 در دوران بعد اهل ذوق و ادب با فنونی دیگر چون حذف حروف علّه به ساختن ماده
 تاریخ دست زدند، همچون ماده تاریخی که شیخ فیضی با حذف حرف «ی» از «شریعت»
 که عدد ۹۵۰ ق را به دست آورده و تاریخ عزل قاضی اکبر شاه را نشان داده است:
 اگر تاریخ عزلش خواهی از من برون کن از «شریعت» حرف علت^۳
 آمیختن ماده تاریخ با تعمیه^۴ فن ماده تاریخ سازی را به صورت پیچیده و تکلف آمیزی
 در آورد و در قالب عبارات تعمیه دار و رمز آمیز ماده تاریخ هایی ساخته شد که در نوع خود
 هنرمندانه و ابتکاری بود. در مجمل فصیحی آمده است که یکی از فضلا تاریخ تولّد و
 وفات بوعلی سینا را به صورت معما چنین گفته است:
 از مال بیست کعب سه کم آن ولادتست مال بیست کعب سه افزای دژ معات^۵

۱. سلمان ساوجی: ص ۱۲۷. ۲. حافظ شیرازی: ج ۲، ص ۱۰۷۰.

۳. صدری، مهدی: مقدمه، ص ب.

۴. تعمیه: در لغت به معنی پوشیده گفتن، معما گفتن، بیان کردن امری به وسیله قلب و تصحیف و تبدیل کلمات یا به وسیله رموز محاسبات ابجدی که پس از تعمق کشف گردد.

۵. به نقل از مرآةالتواریخ: ص ۲. نخخوانی در مفهوم معما چنین نوشته است: مقصود از مال بیست، ضرب بیست در بیست است که ۴۰۰ می شود و کعب دوبار ضرب کردن است یعنی سه را به سه ضرب کنیم نه می شود.

و یا «محراب دین و دانش و دولت نگون شده» ماده تاریخی است که قاضی اختیارالدین حسن برای تاریخ فوت شیخ حسین، محاسب عصر سلطان حسین بایقرا، ساخته است که با چرخاندن حرف «د» کلمات دین، دانش و دولت با نود درجه از راست به چپ و یا سرنگون ساختن «د» به طرف چپ عدد ۸۸۸ ق به دست می آید که مطابق با سال مرگ شیخ حسین است.^۱

در دوره صفوی، توجه نویسندگان، شعرا و اهل ذوق به این صنعت بیشتر شد. مورخان و شاعران، ادیبان و تذکره‌نویسان در آن به هنرنمایی پرداختند و با تطبیق سال تولد و مرگ، جلوس، تأسیس بنا و دیگر مسائل سیاسی، اجتماعی، ادبی، نظامی و عمرانی دست به ماده تاریخ‌سازی زدند که گاه انسان را به شگفتی وامی‌دارد که چگونه این افراد با داشتن چنین فکر ریاضی و ذهن وقاد، به ابداع آثار بدیع و حاوی اندیشه خلاق پرداخته‌اند. از میان تذکره‌نویسان محمدظاهر نصرآبادی (وفات: اواخر قرن ۱۱ هجری) از زمره افرادی است که به این صنعت توجه داشته و بخش آخر کتاب خود را به ماده تاریخ و معما اختصاص داده و نمونه‌هایی از متقدمین و معاصرین خویش نقل کرده است.^۲

بهاء‌الدین عاملی (وفات: ۱۰۳۰ ق) در جامع عباسی، اسم شاه عباس را با بیّنات «خلدالله ملکه» یکی دانسته است؛^۳ چه بیّنات «خا الله ملکه» به حساب جمل ۴۳۹ است که این عدد معادل عددی «شاه عباس» می‌باشد. امیر رفیع‌الدین حیدر معمایی از شاعران معما‌ساز عصر شاه تهماسب در ابیات زیر عمر، مدت سلطنت و مرگ شاه تهماسب را در قالب ماده تاریخ زیر چنین بیان کرده است:

دریغا که ناگاه در پرده شد وزان دودمان جهان شد سیاه

۱- و نه را به سه ضرب کنیم بیست و هفت می‌شود. از ضرب بیست در بیست که چهارصد می‌شود کم سه را که

بیست و هفت می‌باشد کم کنیم، ۲۷۳ باقی ماند تاریخ ولادت است و اگر کم سه را به ۴۰۰ بیفزاییم ۴۲۷

می‌باشد تاریخ وفات است. ۱. صدری، مهدی: مقدمه، ص با.

۲. نصرآبادی، محمدظاهر: ج ۲، ص ۷۹۲-۸۸۲. ۳. بهاء‌الدین عاملی: ص ۲.

ازین فوت ناگاه صد وای وای
 پس سال تاریخ این واقعه
 نهان کن دُر و گوهر «شاه» را
 چو جان جهان بود معلوم کن
 وزین پرده رفتن هزار آه
 فلک زد رقم «فوت گیتی پناه»
 که ظاهر شود مدّت عمر شاه
 ز «جان» مدّت شاهی پادشاه

در این ابیات «فوت گیتی پناه» معادل ۹۸۴ ق سال فوت شاه تهماسب را حاکی است، و در تعبیر «نهان کردن گوهر شاه» اگر از «شاه» سه نقطه برداشته شود، «ساه» مساوی عدد ۶۶ خواهد بود که سن شاه تهماسب را نشان می دهد و «جان» نیز به حساب ابجد برابر عدد ۵۴ است که به مدّت سلطنت شاه تهماسب دلالت می کند.^۱

در دوره رواج معمّاسازی، شاعران بسیاری در این هنر شهرت یافتند که از آن میان محتشم کاشانی^۲ (وفات: ۹۹۶ ق)، عرفی شیرازی (وفات: ۹۹۹ ق)، امیر رفیع الدّین حیدر معمای^۳ (قرن دهم هجری)، مولانا نذری (وفات: ۱۰۱۰ ق)، کلیم کاشانی (وفات:

۱. کاشانی، میر تقی الدّین: ص ۵۴.

۲. محتشم کاشانی تاریخ مرگ مولانا نعمتی (وفات: ۹۶۰ ق) را به صورت ماده تاریخ چنین بیان کرده است:
 بسهر تاریخ و فسانش گفتم:
 «نعمتی شد ز جهان آه از» = ۹۶۰ ق

(کاشانی، میر تقی الدّین: ص ۶۷۶).

۳. کاشانی، میر تقی الدّین: ص ۲۱: «الیوم معنیات و تواریخ وی از دوازده هزار زیاده است و چندین قواعد معمای، که پرتو شعور هیچ یک از متقدّمین و متأخّریں بر آن نیفتاده، اضافه اعمال معما نموده اند.» میر رفیع الدّین حسین در تاریخ پیاده رفتن شاه عباس به زیارت امام هشتم علی بن موسی الرضا (ع) ماده تاریخی ساخته است:

آن «شاه عجم» که نام نامیش
 سوری حرم امام هشتم
 گردید پیاده راه بیمای
 تاریخ چو جسم از یزد گفت:
 با «شاه نجف» مساوی افتاد
 رو کرد که جان فدای او باد
 وز سر گُله غرور بنهاد
 «توفیق ابد رفیق او باد»

۱۰۶۱ ق)، صدر دیوانه - که گویند معنایی در ۹۹ نام حضرت حق تعالی گفته است -، نجیب کاشانی (قرن یازدهم هجری)، صائب تبریزی (وفات: ۱۰۸۱ ه.ق)، میر رفیع‌الدین حسین نیرۀ حیدر معنایی (قرن یازدهم) و دیگران شایان ذکرند و در این دوره اوج این هنرنمایی در رسالۀ تجلیات عباسیه نمود یافته است.

محمّدامین یزدی در تجلیات عباسیه کوشش نموده است با تطابق حروف و کلمات آیه اَطِيعُوا اللَّهَ و... با رجال و شاهان صفوی، این‌گونه بنمایاند که شاهان صفوی همان «أولئی الامر»ی هستند که در قرآن مجید یاد شده و بنابراین اطاعت از آنان واجب شرعی است و به زبان مؤلف:

«اطاعت صاحبقران گیتی‌ستان را به دلایل عقلیه و شواهد قرآنیّه به نیابت صاحب‌الامر
خاتمه اطاعت خدا و رسول دانند.»^۱

وی برای اثبات این فرضیه خود، به توانایی، از صنایع و ظرایف ادبی بهره می‌گیرد. افزون بر این، می‌توان این رساله را رسالۀ تبلیغی برای شاه عباس دوم در عصر خود دانست و استنباط این موضوع برای هر نکته‌سنج دل‌آگاهی آسان است که دریابد چگونه کوکب درخشان عقل و منطق در سیر تاریخ تا سرحدّ بازی با حروف افول نموده است.

مصنّح و راقم این سطور جهت بارز ساختن جنبه عددی تجلیات عباسیه و ویژگی خاصّ این نسخه، فهرست کامل حروف، کلمات و عباراتی را که ارزش عددی آنها برای تطبیق با سنوات یا به منظور مطابقت عددی و موضوعی در رساله منظور شده، یکجا جهت سهولت فهم معانی رساله در ذیل آورده می‌شود:

«جز بیک عقل چو تاریخ سال جسم گفت

«بیاده رو سلطان دین شه ایران»

ق ۱۰۰۸

که مراد شاعر از شاه عجم شاه‌عبّاس است که به حروف ابجد مساوی «شاه نجف» (۴۳۹) است (کاشانی،

۱. رسالۀ تجلیات عباسیه، برگ ۱۳.

میرنقی‌الدین: ص ۲۲۹).

۱ (زیر):	حکم لیل: ۱۰۶	صفی (بینه): ۷
۱ (زیر + بینه): ۱۱۱	خجسته: ۱۰۶۸	عباس: ۱۳۳
از لام رسول تا لام امر (در آیه ۵۹ سوره نساء): ۵۴	دارالسلطنه صفهان: ۶۱۷	عباس شه ثانی: ۹۹۹
اشارات قدس: ۱۰۶۷	دو الف: ۲	عبدالامام: ۲۶۹
اشواق آیه: ۶۱۷	دو لام: ۶۰	فروح پادشاه ایران: ۱۰۶۸
أَطِیْبُوْا لِلّٰهِ وَأَطِیْبُوْا الرِّسُوْلَ وَ أُوْلِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ: ۱۰۶۸	دو میم: ۱۸۰	فسابع عکس اسمه: ۲۶۹
الف: ۱	دو واول: ۱۴	فیروز پادشاه صاحبقران: ۱۰۶۸
الله (زیر): ۶۶	زمان عشرت: ۱۰۶۸	فیروز زشاه صاحبقران: ۱۰۶۸
الله (بینه): ۱۹۳	س (زیر): ۶۰	ک (زیر + بینه): ۱۰۱
اول بلد بحوزه قندهار: ۲۶۹	س (بینه): ۶۰	کاشان: ۳۷۲
أُوْلِی الْأَمْرِ: ۳۱۹	سام: ۱۰۱	کان ابو ملکا سامیا صغیا: ۲۶۹
أُوْلِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ: ۲۶۹	سلطان: ۱۵۰	کوشمه بنسبم: ۱۰۶۷
ایام: ۵۲	سلطان سابع صفوی: ۲۶۹	کشف لاهوت: ۸۴۲
با: ۲	سلطان سید سمی بیاس: ۲۶۹	ل (زیر): ۳۰
بشارات قدس: ۱۰۶۸	سلیمان دوران: ۲۵۲	م (زیر + بینه): ۹۰
بشارات قدس: ۱۰۶۷	سنجر: ۳۱۳	مات: ۱۰۰
بعد الالف ایام فیه جلوسه: ۲۶۹	سید سمی بیاس: ۲۱۹	مالک الملک: ۲۱۲
پادشاه جهان: ۳۷۲	شاه دین: ۳۷۰	ماده غیب: ۱۰۶۸
پادشاه دوران: ۵۷۴	شاه عباس ثانی: ۱۰۰۰	ملک: ۹۰
پادشاه ایران: ۵۷۴	شهر سوال: ۸۴۲	ملک ملک: ۱۸۰
تجلی اتوار قرآنی: ۱۰۶۷	صاحبقران: ۲۵۲	منکم: ۱۵۰
تجلیات ملک عباس: ۱۰۶۷	صاحبقران جید: ۲۶۹	ن (زیر + بینه): ۱۰۶
چند: ۵۷	صدره سمی مهدیا: ۲۶۹	ندا غیب: ۱۰۶۷
حرم: ۲۵۸	صفی (زیر): ۳۷۰	نه الف: ۹۹۹
	صفی (بینه): ۷	نوبه زد پادشاه مفت اقلیم: ۱۰۵۲
	صفی (زیر): ۱۸۰	و (زیر): ۶

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال

بلجالیه والی نسب من ولد جنک: ۲۶۹	ی (زیر + بنه): ۱۱	و (بنه): ۷
بلجالیه و ملک جلیل من ولد جنک: ۲۶۹	بجر، الیه عبدالامام من آل جنک: ۲۶۹	و (زیر + بنه): ۱۳
بنصب وزیراً محملاً: ۲۶۹	بطلو علی سلاطین الایام: ۲۶۹	ولد الرضا: ۱۰۷۲
یوم نیلی السرایر: ۱۰۰۰	یکون قاسان بلد جلوسه: ۲۶۹	و هو صاحبقران: ۲۶۹

۳. مؤلف تجلیات عباسیه

در باب مؤلف تجلیات عباسیه، اطلاعات مسوطی در منابع و تذکره‌ها نیامده است. ذبیح‌الله صفا ضمن بحث از کتاب‌های تألیف شده در خصوص شاه عباس اول، به اشتباه، از رساله تجلیات عباسیه یاد می‌کند و در مورد مؤلف اثر توضیحی نمی‌دهد.^۱ درخور توجه آن است که محمّدامین یزدی در اثر خود به شاه عباس دوم نظر داشته است نه شاه عباس اول (وفات: ۱۰۳۸ ق) و همین سهرالقلم را ما در فهرستواره کتاب‌های فارسی هم می‌بینیم.^۲ سام میرزای صفوی (وفات: ۹۷۵ ق) در تذکره تحفه سامی، در شرح احوال جامی از شاعر محماسرایبی به نام میر محمّدامین یاد می‌کند که معمایی از جامی را بدو نسبت داده‌اند^۳ و میرزا محمّدطاهر نصرآبادی، در تذکره نصرآبادی از فردی به نام ملا محمّدامین یزدی وقاری یاد کرده و آورده است:

«خلف مولانا عبدالفتاح، برادر مرحوم مولانا عبدالکریم طوسی که از مشاهیر فضلاست و در شیراز می‌بوده. مولانا شمس‌الدین محمد طوسی که در تذکره دولتشاهی بعضی از کمالات نیکو خصالش بر سبیل اجمال مذکور است جدا اعلای ایشان است. از آن تاریخ تا حال فضل و شعر از آن سلسله نگریخته مشارالیه چون در یزد بسیار بوده به یزدی مشهور است به انواع کمالات آراسته. پیوسته بر بساط پرهیزگاری متمکن بود و در مقام صبر و رضامندی ساکن است. در اکثر علوم خصوصاً شعر و انشا و معنّا و صنایع و بدایع شعری زیده بود.»^۴

سپس نمونه‌هایی از شعر او را اعمّ از قصیده و رباعی و غزل نقل می‌کند. صاحب تذکره

۱. صفا، ذبیح‌الله: ج ۵، ص ۱۵۶۷. ۲. منزوی، احمد: ج ۲، ص ۹۲.

۳. سام میرزا صفوی: ص ۱۴۸. ۴. نصرآبادی، محمّدطاهر: ص ۱۷۹-۱۸۱.

صبح گلشن از ملا محمدامین یزدی، متخلص به وقاری و پسر ملا عبدالفتاح طبسی یاد می‌کند که:

«از کثرت قیام در شهر یزد به یزدی شهرت گرفت و به علم و فضل بر طریقهٔ متانت و وقار فضیلتی کرام می‌رفت»^۱

و آنگاه نمونه‌هایی از شعر او را نقل می‌کند.

میرزا محمدعلی مدرّس، صاحب ریحانه‌الادب، بر قول صاحب صبح گلشن می‌افزاید:

«... در بسیاری از علوم متداوله خصوصاً در معنا و انشا و فنون شعری ماهر، شعر او متین، بیانش خوش، خطش دلکش بوده»^۲

اما چنانکه ملاحظه می‌شود، در هیچ کدام از تذکرها از تجلیات عباسیه یاد نشده است، اما همهٔ این تذکرها در این نکته اتفاق نظر دارند که ملا محمدامین یزدی شاعری بوده است ماهر در صنعت معنی و دیگر ظرایف و فنون ادبی که حدود تاریخ زندگانی اش نیز با تاریخ تألیف تجلیات عباسیه مطابقت دارد.^۳ مع الوصف، به قطع و یقین نمی‌توان مدعی شد که محمدامین یزدی همان ملا محمدامین وقاری یزدی است. بنابراین، نگارندهٔ این سطور دفتر پژوهش در خصوص صاحب تجلیات عباسیه را همچنان باز می‌داند و شایان تحقیق و تفحص بیشتر.

۴. مشخصات نسخه

رسالهٔ تجلیات عباسیه ظاهراً تنها نسخه‌ای است که تاکنون به دست ما رسیده است. مؤلف با نثری مصنوع و متکلف آمیخته به صنعت تعمیمه به نگارش این اثر پرداخته است. اصل نسخه به شماره ۶۲۵۱ در کتابخانه ملک نگهداری می‌شود. این نسخه به کتابت میر علی کوهساری در سال ۱۰۶۸ ق، به خط نستعلیق خوش تحریر شده است. دارای سرلوحه، ۱۱ برگ در ۱۴ سطر، صفحات مجدول و در پایان نسخه مهر «عبده محمد مهدی الحسینی» دیده می‌شود. برگ اول نسخه مهر شاه عباس دوم «بنده شاه

۲. مدرّس نیریزی: ج ۵، ص ۳۳۸، ۳۳۹.

۱. محمدصّدیق حسن خان: ص ۵۹۹.

۳. تجلیات عباسیه به حساب مجل ۱۰۶۸ ق است.

ولایت عباس را دارد و یادداشتی بدین مضمون در آن آمده است:

«رساله عددیه که در باب اول الامر نوشته شده اقل السادات محمد مهدی الحسینی الفراهانی مشهور به ملک الکتاب^۱ از دوستی از دوستان در سنه هزار و دوست و سی و شش هجری، شب پنجشنبه به مبلغی گزاف اتباع نمودم. لیکن چون این دوست عزیز را احتیاج به تنخواه بود یک صد تومان بابت... داده شد رساله قابل...»
 هو الله تعالی، خط و مهر مرحوم میرزا مهدی ملک الکتاب، اطاب الله ثراه، جد این بنده سید حطیم، غفر ذنوبه و ستر عیوبه، خداوند رحمتش کناد که الحق خوب نوشته، مهر: عبده محمد مهدی الحسینی.»

متن

رساله تجلیات عباسیه

بسم الله الرحمن الرحيم

غنچه سر به مهر فیض، از چمن اسرار لاهوت، به خون آغشته‌ای تواند چید که در دامن کوه طور توحید، از داغ ناسور سوزید بر گلبرگ برگاله دل پریشان روزگارش، جز لاله «لا اله الا الله» نرود و دسته ریاحین راز، از ریاض رموز ملکوت ریاضت به رشته‌ای تواند بست که در کوچه باغ نعمت و منتقت، از گلبن نفیس شعله بهارش، غیر از گل صلوات بر محمد رسول الله، و آل اطهار او نشکند.

و بعد، چون به موجب ندای کبریای «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» جبروت و جوب اطاعت «اولی الامر» که به مذهب جمعی، پادشاه اسلام

۱. ملک الکتاب (تولد: ۱۱۸۲ ق): پسر میرزا روح الله و داماد و پسر عموی میرزا عیسی قائم مقام اول، از خوشنویسان و شعرا و رجال عصر فتحعلی شاه قاجار بود. در ۱۲۱۹ ق در دستگاه قائم مقام اول، در تبریز مشغول به کار شد و در ۱۲۲۵ ق لقب «ملک الکتاب» گرفت. در ۱۲۳۰ ق منشی حضور و بعد منشی الممالک فتحعلی شاه قاجار شد. میرزا مهدی در شمر عشرت تخلص می‌کرد. وی سرانجام در ۱۲۷۰ ق در قریه آهنگران فراهان درگذشت. (بامداد، مهدی: ۴/ ۱۶۸-۱۷۰)

و به اعتقاد بعضی، ائمه اثنی عشر، علیهم السلام اند و در این عهد، صاحب الامر است [۲] و مجازاً بر پادشاه اسلام که نایب صاحب الامر است، اطلاق می شود، حلقه غلامی و طوق بندگی در گوش و گردن کافه اهل ایمان کشیده و افکنده، حکمای هوشمند و سرور آشنا و علمای فطرت بلند الهام رهنما، در هر عهد از مبادی سلطنت ملوک اسلام الی الآن کوشش و تلاش نموده اند که میان «اولی الامر» و پادشاه خود، به مناسبتی، سیما مناسبت عددیه، که مناط استنباط اسرار قرآن است، ملهم شوند و آن را تحفه محفل اورنگ نشین آن عهد ساخته، کویس بشارت فتح این طلسم بر بام ثریا بنوازند و آکابر گردنکشان استعداد، به این گوهر مراد دسترس نیافته اند، تا به نی سوار کودکان بازیگاه کوچک طبیعت چه رسد. چنانکه حکیم فاضل اوحالدین انوری که به پایه بوسی سریر سنجری سرافراز و بین الحکماء و الشعراء ممتاز بوده، اسم «سنجر» (۳۱۳) را با «اولی الامر» (۳۱۹) و لقب «سلطان» (۱۵۰) را با «مِنْکُمْ» (۱۵۰) موافق یافته، لیکن «واو» (۶) بعد از همزه «اولی» را، با آنکه مدار مطابقه عددیه بر مکتوب است نه ملفوظ و هر جا لفظ «اولی» یا «اولو» در قرآن نازل شده، [۳] مثل آیه «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ»^۱ و آیه «فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ»^۲ و آیه «فَأَضْبِرْ كَمَا صَبَّرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ»^۳، با این «واو» نازل شده، حساب نموده، لهذا در قطعه‌ای که در این باب فرموده، معذرت به این طریق خواسته که:

شو «اولی الامر» بخوان پس عدد آن بشناس

به حساب جمل و مبلغ آن نیک بدان

تا بود راست حسابش چو حساب «سنجر»

چسبون که «واو»ی که نه مقروست کنی زونقصان^۴

و چنانکه خود گفته این عذر نیز نقصان دارد و مطابقه درست نیست، بلکه، عیاداً بالله، موهم تغیر قرآن مجید است.

۱. سوره حشر (۵۹)، آیه ۲. ۲. سوره مائده (۵)، آیه ۱۰۰. ۳. سوره احقاف (۴۶)، آیه ۳۵.

۴. انوری ایوردی: ج ۲، ص ۶۹۹.

بنابر این، کمترین عباد ایزدی، محمد امین یزدی، واجب دید که از غنچ و دلایل شاهد این آیه کریمه، آنچه بی شایبه غبار تکلف، در آینه سکندری و جام جمشیدی، علامت الهی آیات و صفات قدسی سمات، ملوک ملک سلوک سلسله علیه صفوته، سیما ولی نعمت حقیقی و بنده پرور تحقیقی، شاهنشاه ظل معبود ملایک سپاه خلائق مسجود، دارای نسق آرای قلمرو آفرینش، جمشید جام جهان نمایی دانش و بینش، فریدون فرمان [۴] فرمایان کعباد مینش، کیخسرو بارگاه داد و دهبش، مالک رقاب عرب و عجم، صاحبقران افخم اعظم، موسی سلاطین موسوی، سلیمان خواقین صفوی، سلاله خاندان مصطفوی، تقاوه دودمان مرتضوی، السلطان ابن السلطان ابن خاقان ابن خاقان ابن خاقان، ابوالمظفر، شاه عباس بهادرخان - خلدالله تعالی ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین عدله و برّه و احسانه - از مبدأ سلطنت نواب صاحبقران فردوس مکانی، شاه اسمعیل - انار الله برهانه - تا حال که زمان پادشاهی این صاحبقران گیتی ستان است، بر تو ظهور انداخته و مناسب این مختصر رساله است.

بعد از مقدمه، در ضمن هفت اشاره به فارسی و دوازده تجلی به عربی مشروح به فارسی و خاتمه نمایش دهد و نام مقدمه «کرشمه تبسم» (۱۰۶۷) و اسم اشارات هفتگانه «اشارات قدس» (۱۰۶۷) و لقب تجلیات دوازده گانه «تجلی انوار قرآنی» (۱۰۶۷) و خطاب خاتمه «بشارت قدس» (۱۰۶۷) خواهد بود و هر یک از این نام و اسم و لقب و خطاب، اجزای رساله و اسم رساله [۵] که «تجلیات ملک عباسیه» است، تاریخ است، لیکن اسم رساله «تجلیات عباسیه» (۱۰۶۷) به تعارف آشناتر است و خطاب خاتمه چون مشتمل بر چندین بشارت است، «بشارت قدس» (۱۰۶۷) بهتر. و چون در این سال خیر مآل هزار و شصت و هفت، که موافق «نداء غیب» (۱۰۶۷) واقع است، در «شهر سؤال» (۸۴۲) که با «کشف لاهوت» (۸۴۲) مطابقت دارد، در «دار السلطنه صفهان» (۶۱۷)، که با «اشراق آیه» (۶۱۷) هم عدد است، نداء غیب، گوش هوش را زمزم تردستی ملاحظت این زمزمه ساخته، کشف لاهوت، پرده های حجاب برانداخته، اشراق آیه بر صافی بلور شعور این ساده لوح تافته دل تافته، آتش غیرت بر پنبه غفلت، که در گوش حق نانیوش مدعیان بیخده گوش بود، زده، حقیقت حقیقت این دودمان خلافت نشان و کبریای عظمت شأن

ایشان، به گواهی دو شاهد عدل، ظاهر و باطن قرآن، از رُوی حَقِّ الیقین، خاطر نشانِ عالمیان کرده چه زورین گشایانِ کمانِ استعداد می دانند که منشآتِ مُنشی منشان به این مُهر و نشان نمی باشد [۶] و خیالاتِ سحبان سخنان به این شوکت و شأن صورت نمی بندد.

نظم:

دی بلبلیکی، لطیفکی، خوشگوی بی نشسته همی گفت به طرّف جویی
کز لعل و زمرد و زر خورده توان بر ساخت گُلی، ولی ندارد بویی
از مجانین الهی، دیده وری که در پس هفتاد پرده حجاب، عرویس اعجازِ جهازِ قرآن را در
هودج زرنگارِ نور، بند نقاب گسسته دیده باشد، حُسن به رشته این لیلی سیاه خانه سواد
به چشمش گرم می آید.

نظم:

مرغی می گفت شب به مرغی که: عمو زان گل که بر آمدست خوش بر لب جو
ما و تو ز دور جلوه ای می بینیم بلبلی داند که آن چه رنگ است و چه بو
از عالم السّر و الحقیقات مسئلت می رود که توجّه نواب همیون اقدیس اعلی، به دو انگشت
التفات، گوشه نقاب از چهره شرم احتجاج این دوشیزگانِ تُثّی غیب برداشته، شمه شمه
کرشمه های پیدا و پنهان این حور نژادان را که عصمت نسیبانِ سراقی عزّت قرآنی اند،
منظورِ نظیر اکسیر اثر گرداند، بمحمد و وصیه الامجد.
کرشمه تبسم: (۱۰۶۷) آنچه از حروف تهجی نوشته می شود آن را رُزُور^۱ گویند و آنچه
به لفظ در می آید، آن را رُزُور و بیته^۲ نامند [۷]، و زیادتِ ملفوظ را بر مکتوب بیته خوانند

۱. «رُزُور» از اصطلاحات علم حروف و جفر است. در محاسبات جُمَّل بخش اول نام حروف الفبا را رُزُور نامند، مانند حرف «الف» که به حرف اول این نام یعنی «ا» رُزُور گفته می شود.

۲. «بیته» از اصطلاحات علم حروف و علم جفر است. در لغت به معنی «دلیل» و «حجت» و «گواه»، و در محاسبات جُمَّلی. به معنی حرف یا حروفی است که در بیان یک حرف تلفظ می شود ولی نوشته نمی شود.

مثال: حروف «ص» و «ف» و «ی» در کلمه «صفی» حروف رُزُور، و «صاد» و «سا» در «فا» و «یا» حروف بیته است. در نتیجه، ارزش عددی رُزُور کلمه «صفی» (۱۸۰ = ۱۰ + ۸۰ + ۹۰) و ارزش بیته آن (۷ = ۱ + ۴ + ۱) =

و نظریات از آن شواهد حروف قرآنی، هر شاهده‌ی را در هر نظری به جلوه‌ای ببینند و به اعتباری معتبر شناسند «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»^۱. و هر گاه گویند عددِ فلان حرف یا فلان کلمه یا فلان کلام چنین است، مراد عددِ ژُبر آنهاست و اگر بیته را دخلی باشد، قید بیته نمایند.

چون این اصطلاح معلوم شد، نموده می‌شود که از اَلِفِ اَوَّلِ «أَطِيعُوا اللَّهَ» که در این آیه مبدأ حکم الهی است تا میمِ اَخِرِ منکم، سی و شش حرف است^۲ به عددِ یک هزار و شصت و هشت، و «تُهْ اَلْف» (۱۱۱×۹) دارد که عددِ ژُبر و بیئات ایشان نهصد و نود و نه است. و «سین» که ژُبر و بیته^۳ او مساوی است و هیچ حرفِ دیگر چنین نیست و او را کامل و سیّد الحروف خوانند، چون در این سی و شش حرف بر سرِ یکتایی نشسته^۴ در

→ است. معمولاً وقتی ارزش عددی حرفی یا کلمه‌ای با عبارتی را بدون هیچ قیدی بیان کنند، منظور ارزش ژُبر آن حرف یا حروف یا کلمه یا عبارت است، و اگر منظور ارزش عددی بیته باشد، حتماً به کلمه «بیته» سفید می‌کنند. گاهی برای حروف، در عین حال که ارزش عددی قائلند، ارزش مکانی هم در نظر می‌گیرند. مثلاً ارزش عددی حرف «ط» ۹ است، ولی اگر همین حرف، در یک کلمه یا در یک عبارت، در ترتیب، سومین حرف باشد، چون ارزش مکانی سومین مرتبه، یعنی صدگان (مآت) می‌یابد، لهذا، ارزش مکانی حرف «ط» اگر سومین حرف در ترتیب حروف یک کلمه باشد، معادل $900 (= 100 \times 9)$ خواهد بود، یا «ا» که ارزش عددی آن ۱ (یک) است، اگر در یک کلمه، دومین حرف باشد، پس در مرتبه دهگان (عشرات) قرار می‌گیرد و می‌تواند ارزش مکانی $10 (= 1 \times 10)$ داشته باشد. ۱. الرحمن (۵۵)، آیه ۲۹.

۲. محمّد امین یزدی را در شمارش تعداد حروف آیه ۵۹ سوره نساء، اشتباهی رخ داده است، چرا که تعداد حروف این آیه را ۳۶ حرف نوشته است، و حال آنکه ۳۷ حرف است. چنان به نظر می‌رسد که از حرف «ه» در کلمه «الله» غفلت کرده است.

۳. منظور مؤلف آن است که ارزش ژُبر حرف «س» با ارزش بیته آن برابر است. ربر حرف «س» ۶۰ و بیته آن، یعنی «بن» نیز $60 (= 50 + 10)$ است.

۴. محمّد امین یزدی می‌نویسد که حرف «س» در میان ۳۶ حرف (صحیح ۳۷) آیه ۵۹ سوره نساء «بر سرِ یکتایی نشسته» است، یعنی که در ضمن حروف آیه، حرف «س» تکرار نشده است.

اسامی ملوکِ سبعه که خامه در ذکرِ اجمالی هریک، سجده طراز خواهد شد، مشترک است و مسندنشین «تُون وَ الْقَلَمُ وَ مَا یَسْطُرُونَ»^۱، یعنی حرف «نون» (۱۰۶) که زُئِر و بینه اش با «حکم ازل» (۱۰۶) موافقت دارد، او نیز بر ناز بالئش [۸] افراد تکیه زده^۲، باقی حروف متعدّدند، و هر جا در این رساله به «کلماتِ الهیه» تعبیر رَوَد، مقصود این سی و شش حرف است و هر جا «کلام معجز نظام» گفته شود، مراد، «أولی الامر منکم» (۴۶۹) خواهد بود و عددِ آن چهار صد و شصت و نه است. این بود کرشمه تبسم که به جای مقدمه تقدّم یافت. و بعد از این نوبت شاهد هر هفت کرده اشاراتِ هفتگانه که «اشاراتِ قدس» اسم آن است، خواهد بود:

اشارهٔ اوّل، طلّیعه سپاه اقبالِ طلایه، مُعَسِّکَرِ اجلالِ طرازِ دولت، اولادِ بتول، طای «و اَطیعُوا الرّسول» که دوازدهم حروفِ کلماتِ الهیه است^۳ و ابتدای استنباطِ احوالِ ملوکِ صفویه که در حَسَب و نَسَب و مذهب اثنی عشری اند از او و از مقرّبانِ وادی ایمن او نَسَب می نماید. چون در بیسم کلمه «و اَطیعُوا الرّسول» صدرنشین مرتبهٔ مآت (۱۰۰) است، نهصد است و با «واو» (۶) - که به اعتبارِ عطفیت، خارج کلمه است - نهصد و شش، مطابقِ سالِ خروجِ نوابِ صاحبقرانِ فردوسِ مکانی، شاه اسمعیلِ ماضی - اناالله برهانه - که حروفِ اسمِ بزرگوارش بعینها در کلماتِ الهیه [۹] مرقوم است و چون «الف» (۱) بعد از این «واو»، بر نهصد و شش افزوده شود، نهصد و هفت می شود که سالِ جلوسِ آن پادشاه است و به اعتبارِ دیگر، چون همین «الف» (۱) که در مرتبهٔ عشرات است، ده است و زُئِر و بینهٔ همین «واو» سیزده، مجموع بیست و سه، معادلِ ایامِ سلطنتِ آن پادشاه، و چون بیست و سه بر نهصد و هفت افزایند، نهصد و سی می شود که سالِ جلوسِ شاه

۱. قرآن، سورهٔ قلم (۶۸)، آیه ۱.

۲. مؤلف می نویسد که در ضمن حروفِ آیهٔ ۵۹ سورهٔ نساء، حرف «ن» «نیز بر نازبالش افراد تکیه زده»، یعنی که حرف «ن» نیز، همچون حرف «س» در ضمن حروفِ آیه تکرار نشده است.

۳. مؤلف حرف «ط» در ضمن حروفِ آیهٔ ۵۹ سورهٔ نساء را، دوازدهمین حرف نوشته، و حال آنکه سیزدهمین حرف آن آیه است، و این بدان علت است که از منظور کردن حرف «ه» در آن آیه غفلت کرده است.

جَنَّتْ مَكَانَ عَلِيِّنِ أَشْيَانِ، شاه طهماسب است. و چون نوبت به لفظِ «الله» (۶۶) رسیده، که عددِ آن شصت و شش است، با نهصد و سی، نهصد و نود و شش می شود، مصادفِ سالِ جلوسِ نَوَابِ گیتی ستانِ عَلِيِّنِ أَشْيَانِ، شاه عَبَّاسِ بهادرخان که در اشاره پنجم مذکور خواهد شد، و زیادتى بِيَنَاتِ حُرُوفِ «الله» (۱۹۳) بر عددِ «دولام» (۳۰×۲۰) الله، عددِ اسمِ «عباس» (۱۳۳) است که از ظاهر و باطنِ اسمِ ذاتِ ظاهر شده «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^۱.

اگرچه ترتیب در این مقام رعایت نشده^۲، لیکن نکته‌ای چند [۱۰] عذرخواه است که بر نکته دان پوشیده نیست.

اشاره دوم، حروفِ مطهرة اسمِ طهماسب که چهره‌گشایِ چهار حرفِ اوّلِ «طَه»^۳ است نیز سواي حرفِ «با» (۲) که از ثانویّتِ اسامی این ملوکِ ظاهر می شود، در کلماتِ الهیه مسطور است و از «لام» «رسول» تا «لام» «الامر» عددِ حروفِ ما بین^۴، موافقِ سنینِ جهانداري آن پادشاهِ رضوانِ آرامگاه، پنجاه و چهار است و چون بر نهصد و سی افزوده می شود، نهصد و هشتاد و چهار می شود، موافقِ تاریخِ جلوسِ شاه اسمعیل ثانی.

اشاره سیم، حروفِ این اسم نیز به اشتراکِ «سین» و تعدّدِ باقی حروف، در کلماتِ الهیه هست و چون سالِ سلطنتِ او مثنی نشده، در اوّل امر، جهان را بدرود فرموده، «أَلْفِ» (۱) «امر» دلالت بر یک سال سلطنتِ او دارد^۵ و چون یک بر نهصد و هشتاد و چار

۱. سوره حدید (۵۷)، آیه ۲.

۲. منظور مؤلف از «ترتیب»، در عبارت «اگرچه ترتیب در این مقام رعایت نشده»، ترتیب سلطنت شاهان صفوی تا دوران پادشاهی شاه عباس دوم است، که به ترتیب: شاه اسماعیل اوّل، شاه طهماسب، شاه اسماعیل دوم، شاه محمد، شاه عباس اوّل، شاه صفی و شاه عباس دوم سلطنت کرده‌اند.

۳. کلمه «طَه» (طها) از کلمات قرآنی است.

۴. منظور مؤلف آن است که در ترتیب حروف آیه ۵۹ سوره نساء، ارزش عددی حروفی که میان «ل» کلمه «رسول» و «ل» کلمه «الامر» قرار دارد، ۵۴ است.

۵. شاه اسماعیل دوم، در سال ۹۸۴ هجری قمری به سلطنت رسید و در سال ۹۸۵ هجری قمری فوت شد. در

افزوده می شود، نهصد و هشتاد و پنج می شود و این سالِ جلوسِ نَوَابِ سکندر شأنِ فردوس آشیان، شاه سلطان محمد است.

اشاره چهارم، [۱۱] حروف «سلطان» نیز در کلماتِ الهیه، بعینها مسفور است و زُبُر و بینه «یا»ی (۱۱) «اولی الامر» که یازده است، یاد از سال‌های جهانبانی او می دهد و چون یازده بر نهصد و هشتاد و پنج زیاده شود، نهصد و نود و شش می شود، مطابق سالِ جلوسِ نَوَابِ گیتی ستانِ علّین آشیان، شاه عبّاس ماضی، اسکنه الله تعالی فرادیس الجنان.

اشاره پنجم، حروفِ این اسمِ مبارک نیز که آن، [یعنی حرف «ب»] نیز، از «دو آلف» (۱۲) «الامر» ترکیب می تواند یافت به اشتراکِ «عین» و «سین»، سواي حرفِ «با» (۲)، بعینها در کلماتِ الهیه مکتوب است و چون ایامِ عالم آرائیش، که چهل و دو سال بود و از «آلف» و «میم» «امر» و بینه را جلوه گر است، بر نهصد و نود و شش اضافه شود، یکهزار و سی و هشت می شود، موافقِ سالِ جلوسِ نَوَابِ خاقانِ جمجاهِ رضوان مکانی، شاه صفی، نورالله مرقد.

اشاره ششم، حروفِ این اسمِ اقدس، اگرچه بعینها، سواي حرفِ «یا» که پیشوای «پس»^۱ است، در کلماتِ الهیه نیست، اما اسمِ حینِ جلوسِ آن مغفرت پرورده ملک قدّوس، که «سام» (۱۰۱) بود، بعینها هست^۲ و زُبُر و بینه «کاف» «منکم» در بیانِ آن کافی

→ منابع تاریخی دوران صفویه، برای سال به سلطنت رسیدن و نیز سال فوت شاه اسماعیل دوم، دو عبارت مناسب که ارزش عددی هر یک بر این دو واقعه دلالت دارد، یافته‌اند: پادشاه روی زمین: ۹۸۴، پادشاه زیر زمین:

۹۸۵. ۱. «پس» (یاسین) از کلمات قرآنی و نام سوره (۳۶) از قرآن مجید است.

۲. شاه «صفی» که نامش، پیش از مسندنشینی «سام» بوده، در سال ۱۰۳۸ هجری قمری تاجگذاری کرد. برای تاریخ تاجگذاری و نیز تفاوت اسامی وی پیش و پس از تاجگذاری، یک دو بینی سروده‌اند که هر مصراع آن نیز به حساب جُمْل، تاریخ تاجگذاری وی (۱۰۳۸) است:

نورباوة بسوسانِ شاهِ نجفی

ای شاه جهان مسهی ز اوج شرفی

هم سام نریمانی و هم شاه صفی

نازد به تو مسندِ سهی، زانکه ز جاه

است، چنانچه زُبُر و بَیِّنَةُ [۱۲] «دو میم» (۹۰×۲) کلمه مذکوره، دلالت بر اسم ایام سلطنت او که «صفی» (۱۸۰) و هم عدد «مَلِک مَلِک» (۱۸۰) است دارد و از بَیِّنَةُ دو «واو» (۷×۲) «أولی الأمر» که چهارده است، سنین سلطنت او، «کَالْبَدْرِ فِي الدُّجَا» روشن است. و چون چارده بر هزار وسی و هشت افزون شود، هزار و پنجاه و دو می شود که سال جلوس میمنت مأنوس نواب کامیاب سپهر رکاب صاحبقران گیتی ستان است که بنده حقیر «نوبه زد پادشه هفت اقلیم» (۱۰۵۲) را در تاریخ آن یافته‌ام.

اشاره هفتم، حروف اشرف این اسم قدسی طلسم، چنانچه خامه مشکین شمامه از شرف زمین بوسی تحریر اوصاف آن، سرافراز گشت، بعینها در کلمات الهیه، روشنی بخش دیده اولی الأبصار است و به مقتضای «الْوَلَدُ سِرٌّ أَبِیهِ»^۲ از مشرق «بِیِّنَاتِ سه حرف صفی»^۳ (۷) نیز طالع می شود چه، عدد بَیِّنَاتِ مذکوره سبع است و به اعتبار بَیِّنَةُ «با»، از انجام به آغاز «عباس» باز نموده می شود، دلیل است به راست - بی کم و کاست دیگر - بر اولی الأمریت [۱۳] این صاحبقران گیتی ستان. آنکه، «ثُمَّ أَلْف» (۹۹۹) که در ساحت اقبال کلمات الهیه، ریایات جاه و جلال برافراشته‌اند، به ظاهر و باطن، یعنی زُبُر و بَیِّنَاتِ، با عدد «عباس شه ثانی» (۹۹۹) موافقت دارند، چه هر یک نهصد و نود و نه‌اند.

چون اشارات هفتگانه معلوم شد، هنگام عالم افروزی تجلیات دوازده گانه است که شاهد کلام معجز نظام، در آئینه علامات صاحبقرانی نموده، چه عدد هر یک از این علامات دوازده گانه نیز چهارصد و شصت و نه است و این را تجلی عددی خوانند و اکابر علمای سلف، بیشتر اقتباس انوار اسرار از وشکات تجلی عددی قرآنی می نموده‌اند. خلاصه مطلب آنکه، در این عهد برکافه برابرا، حتی سلاطین، به این دوازده علامت که

۱. «کالبدر فی الدُّجَا»: چون ماه شب چهارده در تاریکی.

۲. «الولد سرُّ ابیه»: فرزند به منزله راز و نشانگر پدر خود است.

۳. محمدمدین بزدی می گوید که ارزش عددی بَیِّنَةُ «صفی» (ششمین پادشاه صفوی) یعنی عدد ۷ همچون رازی از پدر به پسر می رسد و بر هفتمین پادشاه صفوی (شاه عباس دوم) دلالت می کند. فربنه دیگر آنکه اگر حرف «ا» در کلمه «عباس» را از انجام آن به آغاز بیاوریم «اسبع» (هفتمین) می شود.

تا حال به ظهور پیوسته، واجب است که اطاعت صاحبقران گیتی ستان را به دلایل عقلیه و شواهد قرآنیه، به نیابت صاحب الامر، خاتمه اطاعت خدا و رسول دانند.

تَجَلِّي أَوَّلِ «أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۴۶۹)، «كان ابوه ملكاً (۴۶۹) [۱۴] سامياً صفتاً». یعنی، مرآة تجلی کلام معجز نظام، به اعتبار علامت اول، ثمره شجره پادشاهی است بلند قدر، برگزیده و لطف جمعیت. هر دو اسم، در این تجلی، عارض افروز فصاحت است.

تَجَلِّي دَوْمِ «أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۴۶۹)، «سلطان سید سَمَى بعباس» (۴۶۹). یعنی مرآة تجلی کلام معجز نظام، به اعتبار علامت دوم، پادشاهی است سید که نامش عباس است و از معجزات قرآنی، چون «سلطان» (۱۵۰)، با «منکم» (۱۵۰) همعدد است، «سید سَمَى بعباس» (۳۱۹)، با «أُولَى الْأَمْرِ» (۳۱۹) مطابق واقع شده، چه هر یک، سیصد و نوزده است و از اینجا زیادتِ بلندی اقبال این صاحبقران گیتی ستان بر نواب گیتی ستان، شاه عباس ماضی، ظاهر می شود، چه در آن زمان، از علمای نامدار و فضایی عالی مقدار، هیچ کس به این معنی مُلهم نشده. بلی چون «شاه عباس ثانی» (۱۰۰۰) با «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ»^۱ (۱۰۰۰) هم عدد است، می بایست اسم قدسی طلسم او مظهر این سرایر شود.

تَجَلِّي سَيِّمِ «أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۴۶۹)، «سلطان سابع صفوی» (۴۶۹). یعنی مرآة تجلی کلام [۱۵] معجز نظام، به اعتبار علامت سیم، پادشاه هفت اقلیم است که پادشاه هفتم پادشاهان صفویه است و از اتفاقات حسنه، عبارت «فسابع عكس اسمه»^۲ با هر یک از دو عبارت «سلطان سید سَمَى بعباس» (۴۶۹) و «سلطان سابع صفوی» (۴۶۹) همعدد و به هر دو مربوط است.

تَجَلِّي چهارم «وهو صاحبقران» (۴۶۹). این عبارت عطف است بر عبارت سابق خود، یعنی مرآة تجلی کلام معجز نظام، به اعتبار علامت سیم، پادشاه هفتم پادشاهان

۱. سورة طارق (۸۶)، آیه ۹.

۲. «فسابع عكس اسمه» و «سلطان سابع صفوی» و «سلطان سید سَمَى بعباس»، هر سه عبارت، ارزش عددی ۴۶۹ دارند. پس هفتمین شاه صفوی که نامش عباس است، همان «أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» است که آن نیز ارزش عددی

صفتی است و او صاحبقران است به اعتبار علامت چهارم و به عبارت دیگر «أولی الأمر منکم» (۴۶۹) و «صاحبقران جید» (۴۶۹)، یعنی مرآة تجلی کلام معجز نظام، به اعتبار علامت چهارم، صاحبقرانی است نیکو، و شاهد این معنی در پریخانه اختفا نمآید که قَصِّ خاتَمِ سلیمانی القابِ همیون، یعنی «صاحبقران» (۴۵۲) مُشاکَلَةُ عددیه دارد با «سلیمانِ دوران» (۴۵۲).

تجلی پنجم «أولی الأمر منکم» (۴۶۹)، «بعدالآلف ایام فیہ جلوسه» (۴۶۹). این کلام مرموز است، چه مراد از ایام (۵۲)، عدد «ایام» است که پنجاه و دو است [۱۶] یعنی مرآة تجلی کلام معجز نظام، به اعتبار علامت پنجم، مَلِکِ فیروزبختی است که جلوس او در هزار و پنجاه و دو است و چون «صَفَر» (۳۷۰)، همعدد «شاه دین» (۳۷۰) است و از «بِیْنَاتِ صَفَر» نیز اسم مبارک «عباس»، چنانچه از «بِیْنَاتِ صَفی» ظاهر شد، ظاهر می شود [که] جلوس میمنت مأنوس صاحبقرانی در صَفَرِ هزار و پنجاه و دو به وقوع پیوست.

تجلی ششم «أولی الأمر منکم» (۴۶۹)، «یکون قاسان بلدأ لجلوسه» (۴۶۹) یعنی مرآة تجلی کلام معجز نظام، به اعتبار علامت ششم، تاجداری است که در شهر «کاشان» (۳۷۲) که به فارسی با «پادشاه جهان» (۳۷۲) و به عربی با «مالک الملک» (۲۱۲) همعدد است، بر سرپر سلطنت خواهد نشست.

تجلی هفتم «أولی الأمر منکم» (۴۶۹)، «یحیی الیه عبدالامام من آل جنکز» (۴۶۹) یعنی مرآة تجلی کلام معجز نظام، به اعتبار علامت هفتم، شهنشاهی است که خواهد آمد به سوی او «عبدالامام» (۴۶۹) که به ترکی «امام قلی»^۲ است از خاندان چنگیز و آن

۱. محمدمبین یزدی می گوید که ارزش عددی «کاشان» و نیز ارزش عددی «پادشاه جهان» ۳۷۲ است و این دو عبارت با عبارت عربی «مالک الملک» هم ارزش است، و حال آنکه ارزش عددی «مالک الملک» ۲۱۲ است. پیداست که از انتهای عبارت عربی، کلمه یا عبارتی که ارزش عددی ۱۶۰ داشته، افتاده است.

۲. امامقلی خان، حاکم بخارا و معاصر شاه عباس دوم صفوی است. وی در سال ۱۰۵۷ هجری قمری، به علت ضعف بینایی، حکومت بخارا (ماوراءالنهر) را به پسرش ندر محمدخان سپرد و پس از کناره گیری از حکومت، ←

پادشاه عظیم الشان «امام قلی [۱۷] خان چنگیزی» بود.

تَجَلِّی هَشْتَمِ «أولی الأمر مِنکُم» (۴۶۹)، «أول بلد بحوزه قندهار» (۴۶۹) یعنی مرآة تجلی کلام معجز نظام، به اعتبار علامت هَشْتَم، گیتی گشایی است که اول شهری که به حوزه تصرف او درمی آید قندهار است.

تَجَلِّی نُهَمِ «أولی الأمر مِنکُم» (۴۶۹)، «یلجاء الیه والی نَسَب من ولد جنکز» (۴۶۹) یعنی مرآة تجلی کلام معجز نظام، به اعتبار علامت نُهَم، عالم پناهی است که پناه خواهد آورد به او پادشاه صاحب نسبی از فرزندان چنگیز و چون پادشاه والجاه، «ندر محمد خان چنگیزی»^۱ دو مرتبه پناه آورد و «یلجاء الیه ملک جلیل من ولد جنکز» (۴۶۹) نیز مطابق «أولی الأمر مِنکُم» (۴۶۹) واقع شده و به اعتبار واو عطف، معنی چنین می شود که، باز پناه می آورد به او پادشاه بزرگی از فرزندان چنگیز خان و به حقیقت مُقَادِ این دو عبارت یکی است و در این عبارت، چنگیزی بی «یا»، حساب شده و این نیز درست است.

[۱۸] تَجَلِّی دَهَمِ «أولی الأمر مِنکُم» (۴۶۹)، «یعلو علی سلاطین الایام» (۴۶۹) یعنی مرآة تجلی کلام معجز نظام، به اعتبار علامت دَهَم، قهرمانی است که فایق خواهد آمد بر پادشاهان روزگار.

تَجَلِّی یازدهمِ «أولی الأمر مِنکُم» (۴۶۹)، «ینصب وزیراً محمداً» (۴۶۹) یعنی مرآة تجلی کلام معجز نظام، به اعتبار علامت یازدهم، صاحب نظری است که نصب خواهد فرمود دستوری ستوده، و چون اسم دستور اعظم محمد است^۲، لطف عبارت نیز ستوده

→ به فصد گزاردن حج، از طریق ایران، عازم مکه شد.

۱. ندر محمدخان، چنانکه گذشت، فرزند و جانشین امامقلی خان است.

۲. سه شنبه ۱۹ جمادی الاولی سال ۱۰۶۴ هجری قمری، محمدبیگ، ناظر بیونات، به سمت وزیر اعظم برگزیده شد. ماده تاریخ های مختلفی، درباره این انتصاب، ساخته شده است:

ناظر از عالم نکو رایی

گفت چون اعنماو دولت و ملک

هر چه گویی و هر چه فرمایی

«شرف آفتاب» تاریخ است

است.

تجلی دوازدهم «أولی الأمر منکم» (۴۶۹)، «صدره سَمی مهدیاً» (۴۶۹). یعنی مرآة تجلی کلام معجز نظام، به اعتبار علامت دوازدهم، دین پروری است که صدرِ معظم او موسوم به مهدی است.^۱ چون در تجلی یازدهم، اشرف اسماء مقدسه خاتم الرساله و در تجلی دوازدهم الیق القاب منزّه [۱۹] خاتم الامامه، به جلوه گاه طور ظهور آمد. امید که تا زمان ظهور صاحب الزمان، خاتم اولی الامریت در انگشت اقبال صاحبقران بوده باشد، بمحمد و آل محمد.

بشارات قدس: (۱۰۶۸) چون عدد حروف کلمات الهیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۱۰۶۸) سایه مساوات بر تاریخ سالِ خجسته هزار و شصت و هشت، که چند (۵۷) یوم، یعنی پنجاه و هفت روز، بعد از تاریخ تحریر، نو می شود^۲، گسترده، از بارگاه غیب، آواز پنج نوبت بشارت به گوش هوش می رسد و هر یک تاریخ سالِ خجسته فال است:

بشارت اول، «فتوح پادشه ایران» (۱۰۶۸) و به شهادت مطابقه عددیه «پادشه ایران» (۵۷۴)، «پادشاه دوران» (۵۷۴) است.

بشارت دوم، «فیروز پادشاه صاحبقران» (۱۰۶۸) و حروف این عبارت را به دو طریق

→ نسا وزارت بسه او عنایت شد «شکوف آفتاب» شد تاریخ

باکبزه شد وزارت، از طینت «محمد» تاریخ شد موافق، از «بعثت محمد»

۱. میرزا محمد مهدی صدراعظم، فرزند میرزا حبیب الله که در دوران صدر اعظمی پدر، نولیت آستان مطهره معصومه را بر عهده داشت، پس از مرگ پدر در سال ۱۰۶۰ هجری قمری به مقام صدارت دست یافت و در سال ۱۰۷۰ هجری قمری به رتبه وزارت اعظم بین الامم سربلند شد و منصب صدارت ایران به میرزا قوام الدین محمد رسید.

۲. در این صورت، تاریخ تنظیم و تحریر نهایی رساله تجلیات عباسیه روز چهارشنبه ۱۲ ماه ذیقعده سال ۱۰۶۷

هجری قمری است، یعنی ۵۷ روز مانده تا آغاز سال ۱۰۶۸ هجری قمری.

دیگر می‌توان خواند: «فیروز باد شاه صاحبقران» (۱۰۶۸) و «فیروز ابد شاه صاحبقران» (۱۰۶۸) و مصرع «شاه صاحبقران فیروزبادا» چون از این حروف ترکیب یافته آن نیز تاریخ است.

[۲۰] بشارتِ سیم، «مژده غیب» (۱۰۶۸).

بشارتِ چهارم، «زمانِ عشرت» (۱۰۶۸).

بشارتِ پنجم، «خجسته» (۱۰۶۸).

و به سبب این پنج بشارت، اسم خاتمه که در دیباچه رساله «بشارتِ قدس» (۱۰۶۷) بود موافقِ سالِ تحریر به «بشارتِ قدس» (۱۰۶۸) که آن نیز تاریخ سالِ خجسته هزار و شصت و هشت است، قرار یافت. قیاس باید کرد که چه مایه نفاذِ حکم و خجسته فالی و آثارِ اولی الامریت و فتح و فیروزی نوابِ صاحبقرانِ گیتی‌ستان را روی خواهد نمود. تمت الرسالة بافضال المعبود. کتبه میرعلی کوهساری، سنه ۱۰۶۸.

کتابشناسی

- قرآن مجید (۱۳۷۹): ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، سروش.
- ابوالفتوح رازی (۱۳۸۱): روض الجنان و روح الجنان (تفسیر ابوالفتوح)، تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- امام فخر رازی (۱۴۴۲): تفسیر کبیر، بیروت.
- انوری ایبوردی، اوحدالدین (۱۳۴۰): دیوان، تصحیح محمدتقی مدرّس رضوی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بامداد، مهدی (۱۳۷۱): شرح حال رجال ایران، تهران، زوّار.
- برنی، ضیاءالدین (۱۸۶۲م): تاریخ فیروزشاهی، تصحیح مولوی سید احمدخان صاحب، به اهتمام کپتان ولیم ناسولیس، کلکته.
- بهاءالدین عاملی (۱۳۲۲): جامع عباسی، تبریز، کتابفروشی حاجی احمد آقا تاجر.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۲۴): تاریخ بیهقی، تصحیح قاسم غنی و علی اکبر فیاض، تهران.
- حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد (۱۳۷۵): دیوان، تصحیح پرویز ناتل خانلری، تهران، خوارزمی.

- حلبی، علی اصغر (۱۳۸۵): مبانی اندیشه‌های سیاسی در ایران و جهان اسلام، تهران، زوار.
- خنجی، فضل‌الله بن روزبهان (۱۳۶۲): سلوک‌الملوک، تصحیح محمد علی موحد، تهران، خوارزمی.
- خواجه نصیرالدین طوسی (۱۳۷۲): کشف المراد در شرح تجرید الاعتقاد، شرح از علامه حلی، ترجمه و شرح فارسی از شیخ ابوالحسن شعرانی، تهران.
- خواجه نظام‌الملک طوسی (۱۳۴۰): سیرالملوک (سیاست نامه)، تصحیح هیوبرت دارک، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- راوندی، محمد (۱۳۶۴): راحة الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق، تصحیح محمد اقبال، تهران، امیرکبیر.
- ریاحی، محمدامین (۱۳۷۵): کسایم مروزی (اندیشه و شعراو)، تهران، علمی.
- سام‌میرزا صفوی (۱۳۸۴): تذکره تحفه سامی، تصحیح رکن‌الدین همایون قرخ، تهران، اساطیر.
- سلمان ساوجی (۱۳۷۱): دیوان، تصحیح عباسعلی وفاپی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- سنایی غزنوی (۱۳۸۲): حدیقه الحقیقه، تصحیح مریم حسینی، تهران، نشر دانش.
- _____ (۱۳۶۲): دیوان، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران، سنایی.
- شهیدی، سید جعفر (۱۳۷۶): شرح لغات و مشکلات دیوان انوری ابیوردی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- صدری، مهدی (۱۳۷۸): حساب جُمَّل در شعر فارسی، تهران، نشر دانش.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۷): تاریخ ادبیات در ایران، تهران، فردوسی.
- ظهیری سمرقندی، محمد بن علی بن محمد (۱۳۶۲): سندبادنامه، تصحیح احمد آتش، تهران، فرزانه.
- عطّار نیشابوری (۱۳۳۶): تذکره‌الاولیاء، تصحیح محمد قزوینی، تهران، ناصرخسرو.
- عنصرالمعالی کیکاوس قاپوس بن وشمگیر (۱۳۴۵): قاپوس نامه، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- غزالی، محمد (۱۳۷۷ق): احیاء علوم‌الدین، تصحیح بدوی طبانه، قاهره.
- فخرالدین اسعد گرگانی (۱۳۸۱): ویس و رامین، تصحیح محمد روشن، تهران، صدای معاصر.
- فردوسی، حکیم ابوالقاسم (۱۳۸۵): شاهنامه، با توضیح توفیق ه. سبحانی، تهران، روزنه.

- کاشانی، میر تقی‌الدین (۱۳۸۴): خلاصه‌الاشعار و زیده‌الافکار (بخش کاشان)، به کوشش عبدالعلی ادیب برومند و محمدحسین نصیری کهنمویی، تهران، میراث مکتوب.
- ماوردی، ابوالحسن (۱۳۶۴): الاحکام السلطانیة، قم.
- محمدصادیق حسن خان (۱۲۹۵): صبح گلشن، لکهنو، نولکشور.
- مدرّس تبریزی، محمد علی (۱۳۷۴): ریحانة‌الادب، تهران، ختّام.
- مسعود سعد سلمان (۱۳۶۲): دیوان، تصحیح رشید یاسمی، تهران، امیرکبیر.
- معین، محمد (۱۳۷۵): فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر.
- منزوی، احمد (۱۳۷۵): فهرستواره کتاب‌های فارسی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- مبدی، رشیدالدین ابوالفضل (۱۳۳۸): کشف الاسرار و عدّه‌الابرار، تصحیح علی‌اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر.
- نخجوانی، حاج حسین (۱۳۴۳): موادّ التواریخ، تهران، ادبیه.
- نسفی، ابوحفص نجم‌الدین عمر بن محمد (۱۳۵۳): تفسیر نسفی، تصحیح عزیزالله جوینی، تهران، بنیاد قرآن.
- نصرآبادی، محمدطاهر (۱۳۷۸): تذکرة نصرآبادی، تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، تهران، اساطیر.
- نظامی گنجوی (۱۳۶۳): خمسه، تصحیح وحید دستگردی، تهران، علمی.
- هروی، محمدامین (۱۳۸۳): فتوحات شاهی، تصحیح محمدرضا نصیری، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.



